

## اول العلم

علی خانی

مقدمه: بدون تردید حیات و زندگی، بامعنا و هدفدار است و هر موجودی از جمله انسان، به سوی غایتی مشخص در حرکت است. حرکت در طریق معنویت و تعالی، همچون سایر سیرها و رفتنها، آغاز و مبداء و انجام و مقصدی دارد. بدون تعیین هدف و نهایت، بدون آگاهی از مقصد و غایت، رفتن و رسیدن، ناممکن است، پس لازم است غایت و مقصد حرکت و سیر معنوی انسان همچون مبداء آن، مشخص باشد تا سیر او ره به ناکجاآباد نیپماید.

از رسول اکرم (ص) روایت شده است: «أول العلم معرفه الجبار و آخر العلم تفویض الأمر الیه؛ سرآغاز علم، شناخت خداوند جبار و سرانجام آن، واگذاری امور به اوست.» این حدیث شریف نبوی، با وجود اختصار و کوتاهی اش، مبین مبداء و منتهای سیر انسان در عالم معرفت و حقیقت است. آغاز این سفر معرفتی، شناخت خداوند جبار و نهایت آن، تفویض و واگذاری همه امور به اوست. هدف این نوشتار، توضیحی اجمالی در خصوص این حدیث شریف است.

### اهمیت و ارزش علم و معرفت

اهمیت علم و شناخت، علاوه بر آنکه فطری و عقلی است، مورد تأیید وحی نیز می‌باشد. قرآن با تأیید این حکم عقلی و فطری، بر عدم استواء انسان‌های عالم و غیرعالم اشاره کرده، می‌فرماید: «هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون؛ آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟»<sup>1</sup> همچنین قرآن کریم کسانی را که از ابزارهای شناخت خود بهره کافی نمی‌گیرند، نکوهش کرده و آنان را همانند چهارپایان، بلکه گمراهتر از آنان می‌داند: «و لقد ذرانا لجهنم کثیرا من الجن و الانس لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم اذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون»<sup>2</sup>

دین که عهدهدار تهذیب نفوس و ترکیه ارواح است و مهمترین هدف آن، انسانسازی است، در طلیعه همه فضایل، ما را به سوی علم و معرفت دعوت کرده است. از این رو خدای سبحان، گاهی خطاب به پیامبر (ص) می‌فرماید: «فاعلم انه لا اله الا الله و استغفر لذنبک»<sup>3</sup> و این گونه، دستور فراگیری علم و آگاهی به رسول الله (ص) می‌دهد تا امت آن حضرت به او که اسوه علم و معرفت است، تاسی کنند و عالم و عارف شوند. گاهی هم دستور عمومی علم‌آموزی می‌دهد: «و اعلموا ان الله یحول بین المرء و قلبه»<sup>4</sup>، «اعلموا ان الله یحی الارض بعد موتها»<sup>5</sup>، «اعلموا انما الحیوه الدنیا لعب و لهو»<sup>6</sup> این یک سلسله از آیات قرآنی است که مستقیماً دعوت به علم و معرفت کرده است. بخش دیگر آیه‌ای است که می‌فرماید: اگر شما چیزی را محققانه و عالمانه بررسی نکرده‌اید، از آن پیروی نکنید و این هم جزء حکمت الهی است. در سوره اسراء بعد از بیان بسیاری از احکام، می‌فرماید: «لاتقف ما لیس لک به علم ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولاً»<sup>7</sup>؛ سپس می‌فرماید: «ذلک مما اوحی الیک ربک من الحکمه»<sup>8</sup> خدای سبحان خود را به عنوان حکیم و معلم حکمت معرفی می‌کند. «و اذا علمتک الکتاب و الحکمه»<sup>9</sup> یا می‌فرماید: رسول من، معلم حکمت است: «و یعلمهم الکتاب و الحکمه»<sup>10</sup> برخی از مصادیق حکمت را هم در سوره مبارکه اسراء مشخص می‌کند که یکی از آنها «پیروی آگاهانه» و پرهیز از «پیروی جاهلانه» است، چنانکه در بخش دیگری، مسأله تکذیب جاهلانه را هم طرد و نفی می‌کند و می‌فرماید: «بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یتهم تاویل»<sup>11</sup> یعنی همانطور که تصدیق جاهلانه نابخاست، تکذیب جاهلانه نیز ناصواب است و انسان چه در بعد اثبات و تصدیق و چه در بعد سلب و تکذیب باید محقق باشد. قرآن کریم با این سلاحها یعنی از راه‌های دعوت به علم و معرفت، نهی از پیروی جاهلانه و منع از تصدیق و تکذیب جاهلانه، افراد را محقق تربیت می‌کند.

اهل بیت عصمت و طهارت (ع) نیز فرد و جامعه را به علم آموزی و فراهم کردن پایگاه عمیق فکری و معرفتی فراخوانده‌اند و بیان نورانی و معروف امام علی (ع) که می‌فرماید: «الناس ثلاثه فعالم ربانی و متعلم علی سبیل نجاه و همج راع، اتباع کل ناعق، یمیلون مع کل ریح، لم یستضیوا بنور العلم و لم یلجؤوا الی رکن وثیق»<sup>12</sup>؛ ناظر به همین است؛ یعنی، مردم سه دسته‌اند: یا عالم ربانی‌اند یا متعلم و در مسیر نجات هستند و یا مانند مگس‌های کوچکی هستند که پیرو بادند و هر صدایی آنان را جذب می‌کند و استقلال ندارند. آنان از نورانیت معرفت و آگاهی، طرفی نیستند و روشنی نگرفته‌اند. یعنی این گروه در بخش نظر، اهل معرفت نیستند و در بخش عمل، پایگاه و تکیه‌گاه استواری ندارند.

دعای شریف مکارم الاخلاق چنین می‌رساند که هدف دعا، تنها بخشایش گناه و دریافت اجازه ورود به بهشت نیست، بلکه بخش‌های فراوانی از آن برای فراهم کردن پایگاه‌های عمیق علمی و عملی است. در دعای مزبور، امام سجاد (ع) از خدا می‌خواهد تا او را آگاه، عارف، اهل تشخیص و تحقیق کند و از تقلید صرف، تحجر و جمود برهاند. طلیعه دعای مزبور این است: «اللهم صل علی محمد و آله و بلغ ایمانی اکمل الایمان و اجعل یقینی افضل الیقین و انته بنیتی الی احسن النیات و بعملی الی احسن الاعمال اللهم وفر بطفک نیتی و صحح بما عندک یقینی و استصلح بقدرتک ما فسد منی» ایمانی که در آغاز این دعا آمده است ایمان نشأت گرفته از علم و عمل است؛ زیرا در ایمان دو گره یا عقد لازم است: اول گره و عقدی است که بین موضوع و محمول علمی در قضایا برقرار میشود و از این جهت به قضیه «عقد» می‌گویند که موضوع و محمول در آن به هم گره می‌خورند. دوم اینکه محمول قضیه که ثمره همان عقد اول است، با روح انسان آگاه به آن قضیه، گره می‌خورد و نفس وی به آن مطلب معتقد می‌شود. بنابراین عقیده عبارت است از برقراری عقد و گره بین نفس انسان و بین محمول قضیه علمی. ممکن است کسی به مطلبی عالم باشد، ولی به آن مؤمن نباشد، یعنی چیزی را بداند ولی آن را باور نکند.

از این جهت برای باور، یک عقد و گره دوم لازم است که بین جان انسان و بین عصاره آن قضیه علمی برقرار شود. این عقد دوم را که بعد از علم و عقد اول است؛ «ایمان» می‌نامند. انسان، معرفت، یقین و نیتی دارد و نیت هر کسی به اندازه یقین او و یقین وی به اندازه معرفت اوست. یعنی اول چیزی را می‌فهمد و سپس آن را باور می‌کند و آنگاه درباره آن مصمم می‌شود. وقتی انسان می‌تواند روح ظاهر و متخلق داشته باشد که این مبادی اولیه برای او حل شده باشد. 13

کتب روایی ما همانند اصول کافی، بحارالانوار، کنز العمال، و ... هر کدام بابی تحت عنوان «باب العلم» در خود گنجانده‌اند. روایاتی با تعبیراتی بس عالی و شگفت در فضیلت علم و دانش از معصومین (ع) نقل شده است. در روایتی که امام صادق (ع) از رسول خدا (ص) نقل کرده، آمده است: «مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لَطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِهِ وَ أَنَّهُ يَسْتَغْفِرُ لَطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى حَوَتْ الْحَوْتُ فِي الْبَحْرِ وَفَضَلَ الْعَالَمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَارًا وَ لَا دِرْهَمًا وَ لَكِنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرًا 14»

در ارزش و اهمیت علم و معرفت همین بس که هدف خلقت انسان یعنی عبودیت و بندگی خدا، تنها در پرتو نور علم حاصل می‌شود. امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرماید: «تَعْلَمُوا الْعِلْمَ فَإِنَّ تَعْلَمَهُ حَسَنَةٌ... بِالْعِلْمِ يَطَاعُ اللَّهُ وَ يُعْبَدُ، بِالْعِلْمِ يَعْرِفُ اللَّهَ وَ يُوَحِّدُ، بِالْعِلْمِ تَوْصَلُ الْأَرْحَامُ وَ بِهِ يَعْرِفُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ الْعِلْمُ إِمَامُ الْعَقْلِ وَ الْعَقْلُ تَابِعُهُ، يَلْهَمُهُ اللَّهُ السُّعْدَاءَ، وَ يَحْرِمُهُ الْأَشْقِيَاءَ. 15» در کلمات امیر بیان علی (ع)، علم با اوصافی نظیر «اجل بضاعة»، «اعلی فوز»، «اصل کل خیر»، «کنز عظیم لا یفنی»، «مصباح العقل»، «ینبوغ الفضل»، «راس الفضائل»، توصیف شده است. از دیدگاه آن حضرت، عالمان حقیقی از رفعت منزلت و علو مقام و مرتبت برخوردارند: «رتبه العالم اعلی المراتب؛ 16» و بهترین همنشین‌اند: «جاور العلماء تستبصر؛ با علماء مجاورت و همنشینی کن تا بینا شوی. 17» رسول خدا (ص) درباره فضیلت عالم نسبت به عابد می‌فرماید: «ان فضل العالم علی العابد کفضلی علی امتی 18» همچنین فرموده‌اند: «النظر الي وجه العالم خیر لك من عتق الف رقبة 19» ایشان در خصوص شریفترین اهل بهشت، می‌فرمایند: «الا ادلكم عی اشرف اهل الجنة، قالوا بلی یا رسول الله. قال: هم علماء امتی. 20»

شهید ثانی (ره) در کتاب منیه‌المیرید در خصوص ارزش و جایگاه والای علم و دانش، می‌نویسد: «خدای متعال، دانش را بالاترین شرافت و نخستین نعمتی قرار داد که بعد از آفرینش فرزند آدم و برآوردن او از تاریکی نیستی به روشنایی هستی، به وی عطا فرمود. خداوند متعال در نخستین سوره‌ای که بر پیامبر خود حضرت محمد (ص) فرو فرستاد، می‌فرماید: «اقرأ باسم ربك الذي خلق خلق الانسان من علق اقرأ و ربك الاكرم الذي علم بالقلم علم الانسان ما لم يعلم» بیندیش که چگونه کتاب گرامی و ارجمند خود را که «لا یتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید» با نعمت هستی بخشیدن آغاز می‌کند و بلافاصله بعد از آن، از نعمت دانش سخن می‌گوید. اگر بعد از نعمت ایجاد، منت یا نعمتی بالاتر و بهتر از علم بود، بیگمان خداوند بزرگ اختصاصاً از این نعمت (علم) یاد نمی‌کرد.»

### حقیقت علم

درباره اینکه «حقیقت علم چیست» روایات مختلفی از ائمه معصومین (ع) بیان شده است که در اینجا به ذکر دو روایت اکتفا می‌کنیم. 1- از امام کاظم (ع) روایت شده است: «وَجَدْتُ عِلْمًا لِنَاسٍ فِي أَرْبَعٍ: أَوْلَاهَا أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ وَ الثَّانِيَةَ أَنْ تَعْرِفَ مَا صَنَعَ بِكَ، وَ الثَّلَاثَةَ أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْكَ، وَ الرَّابِعَةَ أَنْ تَعْرِفَ مَا يَخْرُجُكَ مِنْ دِينِكَ؛ علم انسان‌ها را در چهار چیز یافته‌ام؛ اول این که به خدا معرفت داشته باشی؛ دوم این که بدانی که خدا چگونه با تو رفتار می‌کند؛ سوم آن که آن چه خدا از تو می‌خواهد بشناسی و چهارم این که آن چه تو را از دین خارج می‌کند بدانی. 21»

2- امام صادق (ع) نیز در تبیین حقیقت علم چنین بیان فرموده‌اند: «لَيْسَ الْعِلْمُ بِالْتَعْلَمِ، إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَرِيْدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ. فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوْلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَةِ وَ اطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ وَ اسْتَفْهَمِ اللَّهَ يَفْهَمُكَ. قُلْتُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا حَقِيقَةُ الْعُبُودِيَةِ؟ قَالَ: دَلَالَتُهُ أَشْيَاءَ: أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيْمَا حَوَّلَهُ اللَّهُ مَلَكًا لِأَنَّ الْعَبْدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مَلِكٌ، يَرُونَ الْمَالَ مَا لَ اللَّهُ يَضَعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمْ اللَّهُ بِهِ. وَ لَا يَدْبِرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا. وَ جَمَلُهُ اسْتِعَالُهُ فِيْمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاهُ عَنْهُ، فَإِذَا لَمْ يَرِ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيْمَا حَوَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى مَلَكًا هَانَ عَلَيْهِ الْإِنْفَاقَ فِيْمَا أَمَرَهُ تَعَالَى أَنْ يَنْفِقَ فِيهِ. وَ إِذَا فَوَّضَ الْعَبْدُ تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَى مُدْبِرِهِ هَانَ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا. وَ إِذَا اشْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ نَهَاهُ لَا يَتَفَرَّغُ مِنْهَا إِلَى الْمِرَاءِ وَ الْمَبَاهَاةِ مَعَ النَّاسِ...؛ علم به یادگیری نیست؛ بلکه علم نوری است که خداوند در قلب هر کس که بخواهد هدایتش کند، می‌افکند؛ پس هرگاه اراده علم کردی، ابتدا در وجود خود حقیقت بندگی را دنبال کن و علم را با به کارگیری آن طلب کن و از خدا فهم تقاضا کن تا به تو بفهماند. راوی می‌گوید: از امام سؤال کردم: حقیقت بندگی چیست؟ حضرت فرمودند: حقیقت بندگی سه چیز است؛ اول آن که بنده در آن چه خدا به او داده است، برای خود ملکیت قائل نباشد، زیرا بندگان مالک نمی‌شوند؛ مال را از آن خدا می‌بینند و آن‌جا که خدا فرمان داده است، قرار می‌دهند؛ دوم این که بنده برای خود تدبیر نکند، و سوم این که همه اشتغال او در اوامر و نواهی خدا باشد. پس اگر بنده خود را مالک نعمات الهی نبیند، خرج کردن در راهی که خدا فرمان داده، برای او آسان می‌شود و اگر تدبیر (امور) خود را به مدبر (واقعی) واگذار نماید، مصیبت‌های دنیا بر او آسان می‌شود، و اگر بنده مشغول امر و نهی الهی گردد، فرصتی برای جدال و تفاخر با مردم نمی‌یابد. 22»

### معرفت و شناخت خدا

قرآن کریم، هدف خلقت انسان را «عبادت و بندگی خدا» معرفی کرده است: «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون. 23» پیام آسمانی تمام انبیاء الهی نیز، دعوت به خداپرستی و دوری از پرستش غیر خدا بوده است: «و لقد بعثنا في كل امه رسولا ان اعبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت. 24»

کمال عبودیت و بندگی خدا، جز با معرفت و شناخت صحیح حضرت حق، حاصل نمی‌شود، از این روست که برخی از علماء، «لعبدون» در آیه فوق را به «ليعرفون» تفسیر نموده‌اند. همین معنا در روایتی از امام حسین (ع) آمده است: ««أيهما الناس، إن الله ما خلق خلق الله إلا

لیعرفوه، فإذا عرفوه عبده، و استغنا بعبادته عن عباده ما سواه 25»... سر اینکه در بیان نورانی حضرت سید الشهداء (ع)، غایت خلقت، «معرفت حق تعالی» معرفتی شده، آن است که «عبادت خدا» متفرع بر «معرفت» اوست و تحقق کامل عبودیت، جز در سایه معرفت و شناخت خدا، حاصل نمی‌شود: «فإذا عرفوه عبده»؛ از این روست که در روایات، معرفت خدا، بالاترین معارف: «معرفه الله سبحانه أعلي المعارف 26» و تنها راه پرستش او دانسته شده است: «إنما يعبد الله من عرف الله 27»

علامه حسن زاده آملی (حفظه الله) در شرح حدیث «معرفه الله أعلي المعارف» میفرماید: «بهتر و عالیترین حکمت و معرفت‌ها شناختن خداست، زیرا علوم و معارف را هر یک درجه و رتبه‌ای است و علمی اشرف از علم دیگر و معرفتی بالاتر از معرفتی است و اشرفیت علم به واسطه اشرفیت وجود معلوم است، یا اتقن و اظهریت برهان، یا افضلیت غایت است، و به این هر سه وجه علم الهی و معرفت خدا اشرف و اعلائی علوم است، اما از جهت موضوع این علم اعلائی و اکمل است، زیرا موضوعش وجود حق و صفات کمالیه و افعال و شئون آثاری اوست و معلوم است که این موضوع اشرف و اعلائی تمام موضوعات علوم است، لذا حکمای الهی فرموده‌اند علم حکمت الهی چون موضوعش وجود حق و صفات و افعال و کیفیت صنع و ابداع حضرت احدیت است پس اعلائی علوم و معارف است و من یوت الحکمه فقد اوتي خیرا کثیرا 28 هر که به حکمت الهی معرفت یافت، بخیر و سعادت بسیار بیشمار رسیده است. اما از جهت برهان، برهان این علم، وجود کامل فوق الکیمال خداست پس اتم و اظهر و اتقن برهانست، چون وجود حق از فطریات است، امیرالمؤمنین فرمودند: «اعرفوا الله بالله» و «دلّ علی ذاته بذاته» برهان او وجود و انوار و اشراقات خود اوست خدا را به خود او که هستی صرف است باید شناخت: «او لم یکف بربک انه علی کل شیء شهید 29» پس خدا را دلیل و برهان خداست که وجودش فطری و بدیهی است هر چند کنه او ناپیدای ابدی است و در هیچ علم برهانی از این روشن‌تر نیست که بواسطه نور وجود الهی بر چشم بصیرت دل‌های پاکان عالم پدیدار است

جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی

غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

اما از حیث غایت معلوم است که حکمت الهی که غایتش معرفت الله است اشرف و اعلائی امور است که غایت الغایات اوست یا غایه آمال العارفين 30»

در روایات شناخت خدای سبحان به عنوان «برترین عبادات» معرفتی شده است، چنانکه امام صادق (ع) درباره جایگاه خداشناسی می‌فرماید: «إن أفضل الفرائض وأوجبها علی الإنسان معرفه الرب والإقرار له بالعبودیه 31» نقل شده: روزی فردی نزد پیامبر اکرم (ص) آمد و از او خواست تا از شگفتی‌های دانش (غرائب العلم) برای او بگوید. حضرت از او پرسید: درباره آنچه سرآمد دانش‌هاست (رأس العلم) چه می‌دانی، که از شگفتی‌های آن می‌پرسی؟ آن فرد گفت: ما راس العلم: سرآمد علم چیست؟ رسول خدا (ص) پاسخ داد: شناخت خداوند آن گونه که سزاوار اوست 32» در روایت دیگری از آن حضرت، ملاک برتری انسان از حیث ایمان، برتری وی از حیث شناخت و معرفت خدا ذکر شده است: «افضلکم ایماناً افضلکم معرفه 33»

### معنای جباریت خدا

«جبار» در لغت، یا از ماده «جبر» به معنی قهر و غلبه و قدرت است و یا از ماده «جبران» به معنی برطرف ساختن نقص چیزی است. «جبار» چه به معنای اول باشد، و چه به معنای دوم، به دو صورت استعمال می‌شود؛ گاهی به صورت مذمت به کار می‌رود و آن در موردی است که انسانی بخواهد کمبودها و نقائص خود را، با خودبرتری و تکبر و ادعاهای غلط جبران کند، و یا اینکه بخواهد دیگری را در برابر اراده و خواست دل خویش، مقهور و ذلیل سازد. این معنی در بسیاری از آیات قرآن آمده و بعضاً با صفات مذموم دیگری نیز همراه شده است؛ مانند آیه: «و اتبعوا امرکل جبار عنید 34» که «جبار» توأم با «عنید» ذکر شده است. در آیه 32 سوره مریم از زبان حضرت عیسی (ع) آمده است: «و لم یجعلنی جباراً شقیاً.»

گاهی نیز کلمه «جبار» از دو ریشه مذکور، در معنای مدح استعمال می‌رود و در مورد کسی بکار می‌شود که نیازمندی‌های مردم و نقائص آنها را جبران می‌کند، و استخوان‌های شکسته را پیوند می‌دهد، و یا اینکه دارای قدرت فراوانی است که غیر او در برابر او خاضع می‌باشند، بیآنکه بخواهد بر کسی ستم کند و یا از قدرتش سوء استفاده نماید و به همین جهت، جبار به هنگامی که به این معنی باشد با صفات مدح دیگر همراه می‌گردد، چنانکه آمده است: «الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر 35»

مرحوم علامه طباطبایی «جبار» را صیغه مبالغه از «جبر» گرفته و آن را به معنای اصلاح کننده دانسته است. ایشان می‌فرمایند: «جبار» به کسی می‌گویند که اراده اش نافذ است و اراده خود را بر هرکس که بخواهد، به جبر تحمیل می‌کند. 36 در تفسیر نمونه آمده است: «این واژه هنگامی که در مورد خداوند به کار رود بیانگر یکی از صفات بزرگ اوست که با نفوذ اراده و کمال قدرت، به اصلاح هر فساد می‌پردازد، و هرگاه در مورد غیر او به کار رود، معنی مذمت را دارد. 37» استاد شهید مطهری نیز معتقد است که این کلمه یا از جباریت گرفته شده است یا از جبران. اگر به معنی جباریت باشد، همان معنای فوق الذکر را دارد و اگر از ریشه جبران گرفته شده باشد، به معنی «جبران کننده کم و کسر» است.

با توجه به توضیحات فوق باید گفت: اینکه در حدیث نبوی: «اول العلم معرفه الجبار و آخر العلم تفویض الامر الیه»، شناخت جباریت خداوند متعال، آغاز سیر معرفتی انسان معرفتی شده، از آن روست که انسان بداند محکوم به اراده خداست و این حکم خداوند متعال است که در همه عالم تکوین و تشریح، نافذ و جاری می‌باشد. آیات فراوانی در قرآن کریم میتوان یافت که مؤید این معناست، مانند آیات زیر: «قل لا املك لنفسی نفعاً ولا ضرراً الا ما شاء الله 38»

«قل اللهم مالک الملك تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعزّ من تشاء و تذلل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدير 39»

## معنای تفویض

تفویض در لغت به معنای واگذار کردن و تسلیم امری به دیگری و حاکم کردن او در آن امر است. در قرآن کریم، «تفویض» به معنای واگذار کردن امور به خدا به کار رفته 40 و در احادیث هم بیشتر همین معنا از تفویض قصد شده است. تعبیر «فَوَضْتُ امری الیک» و تعبیراتی مشابه آن، بارها در دعاهایی که از پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع) نقل شده، آمده است. واگذاری امور به خدا، به این معناست که خداوند را در امور خود حاکم قرار دهیم، اراده تشریعی خدا را بر اراده خود مسلط گردانیم، از فرمانهای او پیروی کنیم و از خدا بخواهیم تا تدبیر زندگی ما را برعهده بگیرد. تفویض، واگذاری همه امور به خداوند است و باور این معنا که خداوند رب العالمین است و در مقام ربوبیت کامل خویش همه چیز را در اختیار دارد. تفویض امور به خدا، هرگز به معنی تبلی، سستی و راحت طلبی و تن پروری و اموری از این قبیل نیست، بلکه معنی آن این است که انسان در عین حال که همه نیرو و توان و نشاط و حرکت و فعالیت خود را برای کارها و اهداف خود به کار می‌گیرد، در عین حال، همه امور خود را نیز پس از توکل به خدا واگذار و تفویض می‌کند تا به این ترتیب به خدا اعلام کند همه کاره اوست نه بنده و تدبیرگر اصلی خداوند است نه کس دیگر.

تفویض مرتبه بالاتری از توکل است. در منزل توکل، انسانیت کاملاً از محیط هوای نفس انسان دور نشده، بلکه محققاً بخشی از انسانیت و منیت انسانی، با اعتماد و اطمینان به لطف خداوند متعال، باقی مانده و خداوند متعال را وکیل و کارگزار یا نماینده خود در کارها قرار می‌دهد. بنابراین، توکل همانند تفویض به معنای نابود کردن و از بین بردن هوای نفس در راه خداوند متعال نیست، بلکه توکل نسبت دادن خواسته‌های انسانی به خداوند متعال است. پس انسان، خداوند متعال را به عنوان وکیل انتخاب کرده، ضعف خود را با این کار جبران می‌کند. علامه طباطبایی (ره) درباره جایگاه منزل تفویض نسبت به منزل توکل این چنین می‌گوید: تفویض همان رد و بازگرداندن یا ارجاع کارها به خداوند متعال است و تفویض به این معنا یعنی بازگرداندن کارها به او، که این‌ها همه به معنای توکل و تسلیم نزدیک است؛ ولی دیدگاه‌ها درباره آن‌ها متفاوت است. پس تفویض از جانب بنده، بازگرداندن کارهای منسوب به خود، به خداوند سبحان است و حال آن که بنده در این زمان هیچ کاره است، توکل از جانب بنده، وکالت دادن پروردگار به عنوان راهنمایی است که در کارهای او به دلخواه عمل کند. و تسلیم، همان فرمانبرداری بی چون و چرا و رضایت‌مندانه بنده است در هر آن چه که خداوند سبحان نسبت به او اراده کرده است؛ بدون نسبت دادن کارها به او، و این‌ها (تفویض، توکل و تسلیم) مقامات سه گانه بندگی هستند. توکل، سپس تفویض - که دقیق‌تر از معانی و مراحل توکل است و پس از این دو، تسلیم که از هر دو هم دقیق‌تر است. 41

خواججه عبدالله انصاری برای اهل تفویض سه درجه ذکر کرده است: درجه اول آن است که انسان بداند قبل از انجام دادن کارها هیچ قدرتی ندارد و از مکر مکاران در امان نیست، از یاری حق مأیوس نشود و به قصد و اراده خود متکی نباشد؛ دوم، دانستن نیازمندی کامل خود به خدا به طوری که هیچیک از اعمال خود را نجات بخش و هیچ گناهی را مهلک نداند و چیزی را سبب چیزی نداند و خداوند را فاعل مطلق شمرد؛ سوم، شهود ولایت حق بر بنده است که در این مرتبه سالک، خداوند را در همه امور منفرد می‌بیند، همه احوال و مقامات را از او می‌داند و هیچ امری را از غیر حق نمی‌شمارد و میداند که فقط خداوند مسبب احوال و تغییرات آن برای انسان است. عبدالکریم گیلانی مقام تفویض را به چهار گروه اختصاص داده است: 42 تفویض نیکان، که همه کارها را به خداوند ارجاع میکنند و از هرگونه ادعای ملکیت مبرأیند؛ تفویض شهدا، که افعال خداوند را در خود و دیگران بخوبی مشاهده میکنند، در اعمال خود از دعوی فاعلیت بریند، خود و نفس خود را نمی‌بینند و از این رو توقع اجر و جزا ندارند و زمام همه امور را به حق تفویض میکنند؛ تفویض صدیقین، که در همه تجلیات گوناگون خداوند جمال وی را می‌بینند، و تفویض مقربین، که مختص کسانی است که در برابر آنچه خداوند برای مخلوقات مقرر کرده ناشکیبا نیستند، اسرار الهی را فاش نمی‌کنند و به سبب دانستن اسرار، خود را برتر از دیگران نمی‌بینند و روحشان پیوسته با خداوند است.

انسان برای رسیدن به مقام تفویض باید بر مرتبه ایمان خود بیافزاید و قلبا باور کند که خداوند، مدبرالامور و رب العالمین است و اراده او اراده‌های غالب است. این افزایش ایمان نیز جز از طریق افزایش معرفت و شناخت و آگاهی نسبت به خداوند و نشانه‌های او در آفاق و انفس، میسر نیست. اگر انسان در پرتو نور علم و معرفت، به این مرتبه از یقین برسد که خداوند تدبیر امور او را به تنهایی در دست دارد و تنها او گیرنده و دهنده، بخشنده و مانع، معز و مدل، بی‌شک امور خود را به او واگذار و تفویض خواهد کرد. در اینجا تفویض، ایمان و تسلیم است؛ ایمان به اینکه همه امور بنده به دست خداست و تسلیم شدن در برابر حکم خداوند در همه حال. از امام صادق (ع) نقل شده است: «از جمله آنچه که خداوند به موسی وحی کرد این بود: ای موسی، محبوب‌ترین خلق من در نزد بنده مؤمن من است. پس هرگاه بلایی به او رساندم، در جهت خیر او بوده و هرگاه چیزی به او دادم، باز هم خیر او بوده است. پس باید بر بلایم صبر کند، نعمتم را شکر گزارد و از قضایم خشنود باشد. پس اگر در راه خشنودی من گام بردارد و از من اطاعت کند، نام او را نزد خود در زمره صدیقین بنویسم. 43»

با توجه به این توضیحات می‌توان دریافت کسی که در مقام تفویض است، به کمال علم و ایمان رسیده است؛ چه اینکه به موجب حدیث نبوی: «اول العلم معرفة الجبار و آخر العلم تفویض الامر الیه»؛ گام نخست دانش، شناخت خداوند در مقام جباریت و نهایت دانش و واگذاری امور به اوست.

\*استاد سطح یک حوزه علمیه تهران

## پی نوشتها:

- 1- زمر، 9
- 2- اعراف، 179
- 3- محمد، 19
- 4- انفال، 24

- 5- حدید، 17
- 6- حدید، 20
- 7- اسراء، 36
- 8- اسراء، 39
- 9- مائده، 110
- 10- آل عمران، 164
- 11- یونس، 39
- 12- نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتی، قم، نشر مشرقین، 1379، حکمت 147
- 13- جوادی آملی، عبدالله، مراحل اخلاق در قرآن، قم، اسراء، 1382، ص 347-349
- 14- کلینی، اصول کافی، تهران، کتابفروشی اسلامیة، بی تا، ج 1، ص 34 کتاب فضل العلم، باب ثواب العالم و المتعلم.
- 15- شیخ صدوق، امالی، ترجمه آیت الله کمرهای، تهران، اسلامیة، 1362، ص 492
- 16- آمدی، عبدالواحد، غررالحکم و دررالکلم، ترجمه: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1386، ج 2، ص 176
- 17- همان، ص 174
- 18- اصول کافی، ج 1، ص 26 و 27
- 19- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، موسسه الوفاء، 1404 هـ.ق.، ج 1، ص 203
- 20- همان
- 21- الکافی، ج 1، ص 50.
- 22- بحارالانوار، ج 1، ص 224.
- 23- ذاریات، 56
- 24- نحل، 36
- 25- حسینی طهرانی، سید محمد حسین، لمعات الحسین، مشهد، علامه طباطبایی، 1423، چاپ ششم، ص 11.
- 26- غرر الحکم و درر الکلم، ص 319
- 27- بحارالانوار، ج 27، ص 57.
- 28- بقره، 270
- 29- فصلت، 54
- 30- حسن زاده، حسن، حکمت عملی یا اخلاق مرتضوی، نشر الف لام میم، قم، چاپ اول 1385، ص 64
- 31- بحارالانوار، ج 36، ص 406
- 32- شیخ صدوق، التوحید، جامعه مدرسین، قم، 1357، باب 40، حدیث 5
- 33- بحارالانوار، ج 3، ص 14
- 34- هود، 59
- 35- حشر، 23
- 36- طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه: محمد باقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی، 1379، ج 19، ص 222
- 37- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1380، ج 23، ص 554
- 38- اعراف، 188
- 39- آل عمران، 26
- 40- مؤمن، 44
- 41- المیزان، ج 17، ص 334
- 42- گیلانی، عبدالرزاق، شرح فارسی مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، چاپ جلال الدین محدث ارموی، تهران، 1343
- 43- بحارالانوار، ج 71، ص 160.